

وقایع تاریخی سراب

از زمان اورارتوها تا سلطنت فتحعلی شاه قاجار

دکتر رحیم هویدا

امروزه «سراب» و «سرآب» نام بیش از یکصد آبادی بزرگ و کوچک است^۱ که در گوشه و کنار سرزمین ما پراکنده‌اند. در این مقاله سخن ما دربارهٔ سراب آذربایجان است و رویدادهای تاریخی در آن.

نام این شهر دریکی از کهن‌ترین کتابهای جغرافیایی فارس یعنی «حدود العالم من المشرق الى المغرب» که به سال ۳۷۲ ه. ق. تألیف شده «سراو» و از شهرکهای خرد و بانعمت و آبادان و مردم بسیار^۲ یادگردیده است. اگرچه در متن کتاب «مسالك وممالك» ابواسحق ابراهیم اصطخری (متوفی به سال ۳۴۶ ه. ق.) از سراب نامی برده نشده ولی در نقشهٔ جغرافیایی آن تحت عنوان «صورة ارمینیه واران و آذربيجان» نام سراب به شکل «سراه» آشکارا دیده می‌شود^۳.

جغرافیایانویسان عرب نام این شهر را گاهی «سراو» یا «سرو»^۴ و

۱- نک. فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲- حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۵۸.

۳- مسالك وممالك، روبروی ص ۱۵۵.

۴- مانند یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۴.

گاهی «سراة» ضبط کرده‌اند. بعضی از نویسندگان فارسی نیز از گروه اخیر پیروی کرده‌اند.^۲ بدیهی است «سراو» و «سرو» شکل کهن «سراب» است. سراب به لحاظ وقوعش در مرکز گره موصلاتی آذربایجان یعنی بر سر راه اردبیل و آستارا و بویژه مغان از طرفی و تبریز و بستان آباد از طرف دیگر و میانه وزنجان و سلطانیة سابق و قزوین و تهران ورشت فعلی، اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی مهمی داشته و از زمانهای دیرین مرکز عبور و مرور سپاهیان و قوافل تجارتی بوده است.

یکی از شاخه‌های جاده ابریشم ازری به قزوین و فیروز آباد خلخال و براغوش (محال آلان براغوش) از سراب به تبریز می‌رسیده و یکی دیگر از شاخه‌های آن جاده از راه قزوین و فیروز آباد خلخال به اردبیل و برده از کنار و نزدیکیهای سراب می‌گذشته است.

وجود رشته کوههایی مانند سبلان و بزگوش و گردنه‌هایی مانند صاین در ده کیلومتری سراب بر سر راه اردبیل و مغان و گردنه‌های نیر و نیا که مانند سدّ محکمی راه نفوذ به اردبیل و آستارا را از طرفی و مغان و اهر و ارسباران را از طرف دیگر دشوار ساخته‌اند موقعیت ممتاز سوق الجیشی به آن بخشیده است. زیرا قسمت شمال این دهلیز را رشته سبلان و قسمت جنوبی و ارتفاعات بزگوش تشکیل می‌دهند که وسعت این دهلیز در حدود ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر بوده و در ۲۸ کیلومتری شرق سراب این دهلیز تنگ‌تر شده و عرض آن تقریباً به ۱۸ کیلومتر می‌رسد.

۱- مانند احمد بن ابی یعقوب در البلدان . نك . ترجمه آن ، ص ۴۶ . در كتاب «صورة الارض» ابن حوقل و همچنین در بعضی جاها «سرا» ضبط شده ، معلوم است كه از باب مسامحه در نقطه گذاری است .

۲- مانند خواندمیر در حبيب السیر .

گردنه معروف نیر تنگ‌ترین محلی است که ارتفاعات بزرگوش از جنوب و ارتفاعات سبلان از شمال و یک شاخه از ارتفاعات سبلان که مشرف بر گردنه و در دو کیلومتری شمال جاده واقع و به کوه قصر معروف است به آن نزدیک و مسلط می‌باشد. علاوه بر اینها در گردنه نیر ارتفاعات دیگری که از شمال به جنوب ممتد است رشته سبلان را به بزرگوش متصل ساخته و مانند دیواره‌ای بین جلگه سراب و اردبیل قرار گرفته است و همچنین رشته بزرگوش راه ورود به جانب خلخال را از طرف شرق و بستان آباد و تبریز را از جانب جنوب مشکل ساخته است.

به طور خلاصه دهلیز سراب یک گره مواصلاتی بر سر راههای آذربایجان و داخله فلات و شمال شرق آذربایجان و دشت مغان می‌باشد^۱.

* * *

سابقه تاریخی سراب و رویدادهای آن را می‌توان به دو قسمت «قبل از میلاد» و «بعد از اسلام» تقسیم کرد:

الف) سراب ، قبل از میلاد

آنچه ما را به گذشته بسیار دور یعنی قبل از میلاد این سرزمین راهنمایی می‌کند دو کتیبه‌ای است که در سالهای اخیر در نزدیکی سراب پیدا شده است.

اگرچه در هیچ یک از این دو کتیبه نام سراب به میان نیامده و معلوم نیست که در آن زمان آثاری از شهر سراب بوده است یا نه. ولی مسلم است

۱- جغرافیای نظامی مرحوم سپهبد رزم آرا ، قسمت آذربایجان خاوری .

که وقایعی در این سرزمین اتفاق افتاده است .

قوم اورارتو از سده نهم تا هفتم پیش از میلاد در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناتولی (شرقی) و آذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند و قومی آبادگر و سازنده بودند . زبان آنان از انواع زبانهای آسیایی یعنی قفقازی بود و خط آنها میخی و شبیه خطوط هیتی و آشوری است^۱ .

چنانکه گفتیم دو کتیبه از این قوم در اطراف سراب کشف شده است که فعلا تنها روشنگر گذشته تاریک این سرزمین به شمار می رود .

نخستین کتیبه ای است که در کوه «زاغان» در حدود دوازده کیلومتری سراب از توابع دهستان «رازلیق» پیدا شده و آن به فرمان آرگیشتی دوم پسر روسا نوشته شده و دارای شانزده سطر و ترجمه آن چنین است :

«به حول و قوه خالدي ، آرگیشتی روساهینی می گوید :

من به سرزمین «آرهو» لشکر کشیدم . من سرزمین «اوشولو» ، و سرزمین «بوقو» را تسخیر کردم .

من تاکنار رودخانه «مونا» رسیدم و از آنجا بازگشتم . من سرزمین «گیردو» و «گیتوهای» و «نوایشیدو» را تسخیر کردم ، شهر «روتومنی» را من گرفتم .

سرزمینهایی را که من تسخیر کردم تحت باج خود قرار دادم . این قلعه را که بزور گرفتم دوباره برقرار ساختم . من آن را ، آرگیشتی ایردو Argishti - Irdu (یعنی رعیت آرگیشتی) نامیدم ، به خاطر تقویت بیای نی (اورارتو) ، برای مطیع ساختن سرزمینهای دشمن ، به حول و عظمت خالدي و آرگیشتی سترگ ، شاه ، شاه جهان ، شاه شاهان ، خداوندگار

۱- نظری به تاریخ آذربایجان ، ص ۸۰ ، ۸۱ به تلخیص .

شهر توشپا .

آرگیشتی می گوید: هر کس نام مرا محو کند یا به این کتیبه خسارتی وارد بیاورد امیدوارم خدایان: خالدي ته ای شه با Te ishe ba شیوای نی Shiuini اورا از زیر خورشید براندازند^۱.

دومین نیز کتیبه ای است از آرگیشتی پسر روساکه ذکرش گذشت. این سنگ نبشته در نزدیکی سراب مشرف به کوه سبلان در دره معروف به قراکوه پیدا شده که در دوازده سطر است و باز از فتوحات آرگیشتی حکایت دارد و ترجمه آن چنین است:

«به حول و قوه خالدي، آرگیشتی روساهینی می گوید: من سرزمینها را تسخیر کردم . . . من تاکنار رودخانه مونا رسیدم و از آنجا بازگشتم من، سرزمینهای گیرود، گیتوهانی، توایشدو، و شهر . . . را تسخیر کردم و زیر باج خود قرار دادم. آرگیشتی می گوید: هر آنکسی این کتیبه را خراب کند...»^۲

در حال حاضر تعیین محل رودخانه های اشاره شده یا سرزمینهای ذکر شده در کتیبه ها نامعلوم و با اعلام و اسامی جغرافیایی امروز مطابقت نمی کند مثلاً در جایی که آرگیشتی روساهینی می گوید «من به سرزمین آرهو لشکر کشیدم . من سرزمین اوشولو و سرزمین بوقو را تسخیر کردم»، معلوم نیست که این سرزمین آرهو به کجا اطلاق می شده و الان در نقشه های جغرافیایی زمان ما باچه سرزمینی مطابقت می کند .

و یا در کتیبه دیگر که می نویسد: «من تاکنار رودخانه مونا رسیدم

۱- نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۸۴ و ۸۵ .

۲- نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۸۵ . جاهائی که نقطه گذارده شده

در اصل کتیبه ساییده شده و از بین رفته است .

واز آنجا بازگشتم و من سرزمینهای گیردو، و گیتوهائی و توایشدو را تسخیر کردم». این رودخانه مونا فعلا کدام رودخانه جاری در استان آذربایجان است و سرزمینهای گیردو و گیتوهائی و توایشدو به کجاها اطلاق می‌شده و فعلا چه نامی دارند؟

اما آنچه مسلم می‌باشد این است که رودخانه «مونا» هر جا باشد و سرزمینهای «اوشولو» و «گیردو» به هر کجاها اطلاق می‌شده و سرزمین «آرهو» کدام سرزمین بوده است محل وقوع کشمکشها و جنگها در همین حدود و همین منطقه و یا سرزمینهای قرب و جوار این مراکز سنگ نبشته‌ها بوده که مطابق معمول سابق سرداران و پادشاهان فاتح در همان محل شرح فتوحات و افتخارات خود را در دل سنگها نگاشته و برای نسلهای بعدی به یادگار گذاشته و گذشته‌اند. و این تاریکی تاریخی است که ما را از درک مستقیم حوادث و روشن شدن قضایای تاریخی آن زمانها باز می‌دارد. در هر صورت همین قدر می‌توان گفت که سراب و حوالی آن در گذشته‌های بسیار دور محل حوادث و کشمکشهایی بوده است و متأسفانه فعلا جز آنچه در دو سنگ نبشته ذکر شده می‌بینیم چیزی بیشتر نمی‌دانیم.

ب) سراب، بعد از اسلام

آگاهی‌هایی که از اسلام به بعد از سراب داریم نسبتاً زیاد و قابل توجه است. این شهر تاریخی نیز همچون دیگری شهرهای کشور ما عرصه کشمکشها و زد و خوردها بوده است. در زیر شمه‌ای از حوادثی که بر این شهر گذشته و اتفاقاتی که در آن روی داده بیان می‌شود:

۱- شرکت مردم سراب در جنگ علیه اعراب

به سال ۲۲ هجری قمری

پس از ورود اعراب به آذربایجان حذیفه بن یمان به اشارهٔ عمر از طرف مغیره بن شعبه به حکومت آذربایجان برگزیده شد و در این موقع در اطراف آذربایجان اسپهبدان و مرزبانان هنوز در برابر اعراب ایستادگی می‌کردند. در آن زمان مرکز آذربایجان اردبیل بود و مرزبان اردبیل در برابر مهاجمان عرب ایستادگی کرد و سپاهی از مردم باجروان و میمندونیر^۱ و سراه (سراب) و میانه‌گرد آورد و به جنگ اعراب رفت و اما شکست یافت و با پرداخت هشتصد هزار درهم با حذیفه صلح کرد.^۲

۲- بابک خرمی در سراب

بنا به حکایت ابن الندیم در الفهرست دوران کودکی بابک خرمدین در سراب در خدمت مثنای ازدی سپری شده و سپس به تبریز رفته و پس از دو سال اقامت در تبریز به نزد مادرش که در اردبیل بوده مراجعت کرده است و صاحب الفهرست از قول واقد بن عمرو تمیمی که اخبار بابک را جمع کرده چنین می‌نویسد:

«بابک نزد شبلی بن مثنیٰ ازدی در بلوک سراه به کار تیمار چهار- پایانش اشتغال داشت و طنبور را از نوکران او آموخت و سپس به تبریز که

۱- نریر که در بعضی کتب آمده فعلا نیر Nir نامیده میشود و قصبه آبادی بین سراب و اردبیل بوده و گردنهٔ آن بنام گردنهٔ نیر معروفست.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۲۰۶.

۳- در نسخهٔ چاپی (ترجمه) به غلط منقی چاپ شده است.

یکی از شهرهای آذربایجان است رفته و دو سال در خدمت محمد بن الرواد ازدی بود و پس از آن نزد مادر بر گشت و در این زمان بابک هیجده ساله بود^۱.

۳- جنگ امیر وهسودان باغزان در کنار شهر سراب

سال ۴۳۶ هجری قمری

یکی از وقایع جالب و تاریخی که در صحرای سراب اتفاق افتاده جنگی است که قطران شاعر و قصیده سرای توانای تبریز در قصیده غرای خود^۲ بدان اشاره نموده و از جنگ ترکان سخن گفته و ممدوح خود را با القاب خسرو و شاه و خداوند ستوده که در صحرای سراب ترکان را شکست داده و منهزم ساخته است.

از احوال این ترکان که در این جنگ شکست خورده و منهزم گشته اند اطلاعاتی بیش از این در دست نیست. همانطوریکه در کتاب شهریاران گمنام^۳ بدین مسأله اشاره شده این ترکان بایستی ترکان غز بوده باشند و ممدوح قطران نیز که اسمی از او در قصیده خود به صراحت نیاورده جز ابو منصور وهسودان پادشاه وقت آذربایجان که قطران در سفر و حضر در رکاب وی بوده و پاره ای از جنگهای وی را نیز مانند جنگ مغان که به فرماندهی فرزندش امیر ابونصر مملان صورت گرفته ستوده نمی تواند باشد بالخصوص که قطران در این قصیده ممدوح را با القاب خسرو و شاه و امثال آن ستوده است.

۱- الفهرست، ص ۱۶۲ با تلخیص.

۲- دیوان قطران تبریزی، ص ۳۹۷ به بعد، قصیده به مطلع:

کمر بستند بهر کین شه ترکان پیکاری

همه یکرو به خونخواری همه یکدل به جری

۳- شهریاران گمنام، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸.

۴- قتل و غارت مردم سراب بوسیله نمایندگان چنگیز
به سال ۶۱۲ هجری قمری

در سال ۶۱۲ هجری قمری جبه نویمان و سویدای بهادر از فرماندهان چنگیز که به دستور وی در تعقیب خوارزمشاه بودند پس از قتل و غارت در قم و سایر جاها به طرف آذربایجان حرکت کرده شهرهای اردبیل و سراب را غارت و مردم بیگناه آنجا را از دم تیغ بیدریغ گذراندند. خواندمیر شرح این ماجرا را در حبیب السیر بایانی غم انگیز چنین می نویسد:

«... و از روی سویدای به قزوین رفته جبه به جانب همدان توجه نمود و چون به قم رسید تمامت مردم آنجا را به اغوای بعضی از سنّی مذهبان به قتل رسانیدند و بعد از قرب وصول به همدان با والی آنجا مجدالدین علاءالدوله علوی صلح کرده روی بکزر رود و خرم آباد نهادند و دود از کزر رود بر آورده خرم آباد را غمکده ساخت و مردم نهانند را بسته کمند کردند گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل به جای آورد و سویدای در قزوین قریب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشته بعد از آن دوضال مضل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اوف فصل بهار که به سبب وفور قتل سر و قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه به خون از بستر خاکستر برخاست و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهت بقیه جوانان از بی رحمان امان خواست جبه و سویدای عزیمت آذربایجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراه مراسم قتل و غارت به جای آوردند و از سراه جلوریز روی به تبریز نهادند»^۱.

۵- ارغون‌خان در صحرای سراب

به سال ۶۸۳ هجری قمری

ارغون‌خان پس از آنکه خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان را که یکی از بزرگترین وزرا و عمال و کتاب‌ایرانی بود در اثر کینه و سعایت اطرافیان به سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر به قتل رسانید به موغان و از آن رفت و در اواسط پائیز همان سال در ناحیه‌ای بین سراب و اردبیل و قلعه گردنه صابین امرای خود را گرد آورده و شورایی که تصمیمات مهم در آن می‌گرفتند و بدان قوریلتای می‌گفتند تشکیل داد^۱.

۶- فرار سلطان احمد تکودار به سراب

و کشته شدنش در همانجا به سال ۶۸۳ هجری قمری

چون سلطان احمد تکودار فرزند هلاکو خان اسلام آورد و بتخانه‌ها و کلیساها را به مساجد تبدیل کرد و عده کثیری از مغولان نیز به مسلمانی گرویدند و احترام علمای اسلامی و قضاة روزافزون گردید همین امور سبب تنفر شدید شاهزادگان و امرای متعصب مغول منجمله بوقا و ارغون‌خان گردیده کینه او را در دل گرفتند و علم مخالفت برافراشتند و تصمیم گرفتند که ارغون‌را به پادشاهی برگزینند. با وجود غلبه سلطان احمد به ارغون‌خان در اثر توطئه امرای مغول عده‌ای از سرداران سلطان احمد را شبانه کشتند ولی یکی از آنها فرار کرده و ماجری را به سلطان احمد که در چهارفرسخی اسفراین بود رسانید و سلطان احمد از شنیدن این اخبار موحش پریشان خاطر و مضطرب گشته و مراجعت نموده و روی به جانب اردوی مادر خود

قوتی خاتون که در سراب بود نهاد و چون سلطان به اردوی والده رسید و ماجری را به وی گفت مادر سلطان گفت صلاح در اینست که چند روزی در این اردو توقف کنی و به جمع آوری لشکر و مال پیردازی تابیینم که از پرده غیب چه ظاهر خواهد شد. ولی تنها آمدن سلطان و عدم حضور لشکریان و خدم و حشم وی در رکاب سبب توهمات برخی از امرای دیگر شده و بروی شوریده و او را گرفته و تحویل ارغون خان که در متعاقب وی می آمد دادند و ارغون او را تحویل امرای خود داد و آنها سلطان احمد را کشتند و باکشته شدن سلطان احمد شوکت و اقتدار مسلمین در آن زمان باشکست رو برو شد.^۱

۷- جانی بیگ فرزند جوجی خان در سراب

سال ۷۵۸ هجری

جانی بیگ خان از اولاد جوجی خان که در سراب اقامت داشت چون از مظالم ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان در تبریز به وسیله قاضی محیی الدین بردعی مستحضر شد برای تنبیه و سرکوبی ملک اشرف عازم تبریز شد و ملک اشرف پس از چندین سال اقامت در ربع رشیدی از آنجا خارج شده و در شنب غازان رحل اقامت افکند و نفایس و نقود و حر مخانه خود را روانه مرند ساخت و بالاخره به مرند فرار نموده و در آنجا که مردم از وضع حال ملک اشرف استحضار حاصل نموده بودند وی را گرفته و به تبریز آورده و سپس به هشت رود برده تسلیم جانی بیگ نمودند و در آنجا ملک اشرف را کشته و سرش را به تبریز آورده بر در مسجد مراغیان آویختند و آنگاه

جانی بیگ خان باده‌زار کس به تبریز وارد شده و نماز صبح را در مسجد خواجه علی‌شاه گزارده و حکومت تبریز را به پسر خود بیردی بیگ خان واگذار نموده و خود آهنگ مراجعت نمود^۱.

۸- سلطان یعقوب در سراب ۸۹۲ هجری قمری

پس از آنکه سلطان یعقوب حیدر را به تبریز احضار نمود او را در مقابل قید قسم به وفاداری وادار کردند، حیدر با فراغ خاطر به اردبیل مراجعت کرد و در این اثنا یعقوب به اردوگاه تابستانی خود به سهند رهسپار شد.

در اواخر اوت ۱۴۸۷ مطابق ۸۹۲ هجری قمری در راه مراجعت به پایتخت خود در اوجان درنگ کرد و در همین جا بود که او توسط داروغه تبریز از رواج طاعون در آن دیار مطلع گردید و در نتیجه شاه به سراب گریخت^۲.

۹- وفات شاه اسماعیل بهادر خان در سراب

به سال ۹۳۰ هجری قمری

شاه اسماعیل بهادر خان صفوی یکی از پایه‌گذاران وحدت و استقلال کشور ایرانست که با وجود صغر سن بی‌یار و یاور بر علیه دشمنان ملک و ملت برخاست و علاوه بر آن علم‌جهانگیری بر افراخت تا ایران را به وحدت و استقلال کامل رسانید و حدود کشور را از دیاربکر تا کنار جیحون و از باب الابواب دربند تا سواحل عمان رسانید و بیست و چهار سال سلطنت نمود

۱- حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- تشکیل دولت ملی ایران، ص ۱۰۱.

سلطنتی پراز افتخار . صاحب کتاب «زندگی شاه اسماعیل» شرح وفات وی را چنین آورده است :

«شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ درنخجوان قشلاق کرده و در ایام شکار بالکای شکی رفته ودر هنگام مراجعت شهریار جوان شیخ شاه حاکم شروان باردیگر با تحف وهدایای شاهانه به حضور شاهنشاه آمده مورد تفقد وشفقت بیکران واقع شد و معزز و محترم به صوب شیروان بازگشت و اردوی بزرگ به اردبیل آمد و پس از توقیفی قلیل به سراب رفت و قصد شاه این بود که چند روزی در سراب و محال اطراف آن به عیش و شکار پردازد غافل از اینکه خطه سرسبز سراب تمام امیدها و آرزوهای وی را تبدیل به سراب خواهد کرد و در این سفر مزاج شاه یکباره بهم خورد بطوری که حکمای حاذق آن عهد از عهد مداوا و معالجه او عاجز آمدند و به حکم اذاجاء اجلهم لایستقدمون ساعة ولا یستأخرون در روز دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری چشم از این جهان بست و به دیار جاودانی شتافت . در تاریخ وفات شاه اسماعیل اشعاری گفته اند که این دو بیت از آن جمله است .

شاه گردون پناه اسماعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و (ظّل) شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده^۱

۱۰- آمدن جعفر پاشا تا سراب

سال ۹۹۷ هجری

پس از آنکه فرهاد پاشا سردار عثمانی سیمون خان حاکم گرجستان را فریفت و بدون رادع و مانع از موانع گرجستان گذشته و به گنجه آمد و

۱- تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی صفحه ۴۱۷ تألیف مرحوم رحیم زاده صفوی چاپ تهران سال ۱۳۴۱ شمسی .

آنجا را مستحکم ساخته و موضع گرفت ، در این موقع عده‌ای از ایلات و عشایر قرا باغ که وضع را چنین دیدند از ترس عثمانی‌ها به قرا داغ (ارسباران فعلی) کوچ کردند همزمان با این وقایع یکی از سرداران عثمانی به نام جعفر- پاشا در تبریز اقامت داشت و چون قشون قزلباش در این موقع در اردبیل و آن حدود بودند جعفر پاشا برای تسخیر اردبیل و برانداختن مرکز صفویه از تبریز حرکت کرده و آهنگ اردبیل نموده و خود را به سراب رسانید ولی با مقاومت و دلیریهای قشون قزلباش مواجه شده نتوانست پیشروی نماید و ناچار مراجعت نمود^۱.

۱۱- جنگ شاه عباس کبیر و خلیل پاشا

در صحرای سراب

در تمامی دوران سلطنت صفوی نظر سرداران عثمانی یا بهتر بگوئیم باب عالی بر این بوده است که بهر نحوی مقدور باشد بر اردبیل دست یافته و بساط سلاطین صفویان و خاقان مرشدان بزرگ صفوی را برچیده و تکیه‌گاه آن زمان ایرانیان را از بین برداشته و به مقصود خود نایل آیند. اما غافل از اینکه سلاطین و سرداران صفوی تاپای جان از وحدت و استقلال مملکت دفاع می نمودند. در اینجا باز خلیل پاشا سردار عثمانی پس از پیشروی خود وقتی به تبریز رسید شهر تبریز را خالی از سکنه و آذوقه دید و بیش از پنج روز نتوانست در این شهر توقف نماید علیهذا خود و لشکریانش به قریه فهوسفنج (فعلا باسمنج نامیده میشود و در ۱۲ کیلومتری شرق تبریز است) کوچ نمود همزمان با این وقایع شاه عباس در اردبیل

مشغول زیارت آرامگاههای اجداد والاتبّار خود بود ولی قشون عثمانی پیشروی نموده تا حدود سقنسرای^۱ از محال سراب رسیدند و در اینجا عثمان آقاو- قرچقای خان باهمدیگر ملاقات ولی چون از اوضاع واحوال و رفتار سردار عثمانی و سپاهیان همراه وی آثار خدعه و فریب ظاهر شد علیهذا دو قشون بمقابله پرداختند و بالاخره شکست در قشون عثمانی افتاد و بسیاری از سران آن مقتول یا اسیر شدند^۲.

۱۲- کشتار وبا در سراب در سال ۱۰۳۴ هجری قمری

در این سال در نقاط مختلف آذربایجان مرض وبا شیوع یافت و عده‌ای را به خاك هلاك افكند از جمله شهر سراب از این بلای ناگهانی در درامان نماوند. اسکندریك تركمان در تاریخ عالم آرای عباسی بدان واقعه چنین اشاره نموده است :

«در این سال از تأثرات فلکی و تقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون در بعضی محال آذربایجان شیوع یافته در دارلارشاد اردبیل شدت آن بلیّه نیشابور بود که در نفس بلده زیاده از بیست هزار کس تلف شده در مواضع و محال قریبه خصوصاً مشکین و سراب و زرنق^۳ و گرمرود و خلخال قریب هشتاد هزار نفر که مجموع بلاغراق زیاده از یک صد هزار راه عدم یمود^۴.

۱- سقنسرای الان در نزدیکی سراب اسم آبادی بزرگی است که فرش آن معروف است .

۲- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۹۳۳ .

۳- زرنق هم یکی از آبادیهای اطراف سراب است و فرش زرنق در تجارت فرش معروفست .

۴- همان کتاب ، ص ۱۰۲۱ .

۱۳- آقا محمدخان قاجار در سراب

سال ۱۲۰۵ هجری قمری

در اواخر سال ۱۲۰۵ هجری قمری آقامحمدخان قاجار شاهزاده فتحعلیخان را مأمور دفع لطفعلیخان زند نمود و دستور داد که در اصفهان اقامت و مراقب کار او باشد، آنگاه خود بالشکری بیسماربه جانب آذربایجان حرکت کرده و در چمن طارم اقامت کرد و سلیمانخان یکی از سرداران خود را باش هزار سوار به طالش فرستاد تا بزرگان آنجا را به اطاعت وادارد، خود از راه خلخال عازم تسخیر قلعه سراب و پایان کار صادقخان شد، اما صادقخان چون از آمدن آغامحمدخان مستحضر شد از سراب بیرون آمده و در صدد مدافعه برآمد ولی در اولین حمله شکست خورده و فرار را برقرار ترجیح داده و به قراباغ هزیمت نمود و به پیش ابراهیم خلیلخان پناه برد.

آغامحمدخان پس از فرار صادقخان خود فرمان داد سراب را خراب کردند و به آتش سوختند و از آنجا حرکت کرده به اردبیل وارد شد.

۱۴- هزیمت صادقخان شقاقی به سراب

پس از قتل آغامحمدخان قاجار صادقخان شقاقی که در رکاب آغامحمدخان حاضر بود چون جواهرات و نقدینه آغامحمدخان را تصاحب کرده و به خیال سلطنت افتاده بود فوراً از قراباغ مراجعت و عده‌ای از لشکریان را که متفرق می‌شدند با خود همراه نموده و ایل شقاقی را نیز

دور خود جمع آورده لشکری بزرگ فراهم ساخت و برادر خود جعفر خان را به امارت قراجه داغ و یکی دیگر از برادرانش را نیز به ایالت تبریز گماشته خود رهسپار قزوین شد.

مردم قزوین به مقابله با صادق خان پرداخته و او را راه ندادند. وی به نهب و غارت اطراف قزوین پرداخت. در این موقع که فتحعلیشاه در شیراز از قتل آغا محمدخان خبردار شده بود فوراً خود را به تهران رسانیده و پس از جلوس به تخت سلطنت و تهیه سپاه عازم قزوین شد و ناچار بین صادق خان و فتحعلیشاه جنگ درگرفت و در پایان کار، لشکریان صادق خان تاب مقاومت نیاورده روی به فرار نهادند و در صادقخان نیز تاب درنگ نمانده رو بهزیمت نهاد و تا سراب عنان نتوانست باز دارد و چنان با شتاب رفت که در چند جا اسب زیر قدمش جان داد و بالاخره فتحعلیشاه ابراهیم خان عضالدین لوی قاجار را با منشوری پیش صادق خان فرستاد و صادق خان از کرده خود اظهارندامت نموده استغفار و استرحام کرد و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثیه سلطنت را بوسیله ابراهیم خان روانه دربار فتحعلی شاه نمود و فتحعلیشاه او را بخشیده و به حکومت سراب منصوب نمود.^۱

۱۵- فتحعلیشاه در سراب، ۱۲۴۲ قمری هجری

در وقایع جنگ بین ایران و روسیه پس از جنگ هولناکی که میان نایب السلطنه عباس میرزا و ژنرال آرستوف فرمانده روسی در کنار قریه خوک نخجوان درگرفت بالاخره نیروی نایب السلطنه پایداری عجیبی از خود نشان داده و ژنرال روسی و لشکریان وی شکست سختی خورده و

مجبور به عقب نشینی شده و بطرف عباس آباد هزیمت نمودند و نایب السلطنه برای عرض گزارش به چشمه شاهی خوی آمده و فتحعلیشاه را از جریان جنگ مستحضر ساخت .

فتحعلیشاه با آگاهی از جریان کار عباس میرزا را مورد ملاطفت قرار داده و ده هزار تومان زر مسکوک به نایب السلطنه اعطا نمود و آصف الدوله را فرمان داد که به تبریز بروند و عده‌ای از بزرگان و سرکردگان دیگر با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و آنگاه خود حرکت نموده از چمن مهربان^۱ به اراضی سراب خیمه زد^۲.

۱۶- نماینده ناپلیون در سراب، سال ۱۸۰۶ میلادی

پیرآمده ژوهر^۳ فرستاده ناپلیون به دربار فتحعلیشاه که در نزدیکی مرز ایران گرفتار سرپنجه پاشای بایزید شد و هشت ماه درسیاه چال ماند و سپس در اثر اقدامات و نامه‌های مؤکد و تند فتحعلیشاه به پاشای عثمانی ناچار شدند که وی را آزاد سازند. او جریان مسافرت خود را در کتابی به نام « مسافرت در ارمنستان و ایران » انتشار داد و در قسمتی از آن که مسافرتش از تبریز به اردبیل بوده چنین مینویسد^۴:

« من از تبریز راه افتادم و از پذیرائیه‌های گرم مردم آنجا سپاسگزارم. راه خود را به سوی اردوگاه عباس میرزا دنبال کردیم و از سعید آباد ،

۱- مهربان که در اصطلاح عامه فعلاً مهران نامیده میشود، یکی از مراکز تولید قالی بوده و فرش مهران یا مهربان شهرت تجارتنی دارد و یکی از صادرات عمده آذربایجان است .

۲- ناسخ التواریخ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ .

۳- Pierre A. JOBERT .

۴- مسافرت در ارمنستان و ایران ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ .

دهکده‌ای که در پای قرا داغ یا رشته کوه‌های سیاه واقع است گذشتم . در آنجا راه‌های اردبیل و تهران از هم جدا میشود از سعیدآباد ما به جلییان آمدیم و از آنجا به نزدیک سراب رسیدیم و این شهر در ده فرسنگی اردبیل است .

و بعد می نویسد که پیرامون اردبیل بهتر از اطراف سراب و جلییان کشتکاری شده است^۲.

۱۷- جعفرقلی خان دنبلی در سراب

سال ۱۲۲۳ هجری قمری

فتحعلی شاه هنوز کاملاً آسوده خاطر نشده بود که محمدخان نامی از بنی اعمام کریم خان زند در اطراف کوه کیلویه و لرستان خروج کرده لرها و بقایای سپاهیان افغانی را دور خود جمع و مدعی تاج و تخت شد. متعاقب آن صادق خان شقاقی با اینکه پس از شکست از سپاهیان قاجار از درپوش درآمده و متعهد شده بود که مزاحمتی برای شاه قاجار ایجاد نکند بار دیگر یاغی شد و جعفر قلیخان دنبلی را فریفته در عصیان و طغیان علیه فتحعلیشاه با خود همداستان نمود چیزی نگذشت که محمدقلی خان افشار دروی نیز به تحریک و اغوای این دو امیر به ایشان پیوست .

فتحعلیشاه خواست قبل از حرکت به سوی محمدخان زند از طرف

۱- نویسنده یا مترجم محترم دچار اشتباه شده‌اند زیرا ده یا آبادی بنام جلییان از سعیدآباد تاسراب نیست بلکه نام دهکده مزبور شراییان است که یکی از قصبات آباد شهرستان سراب است و در نزدیکی سه راه کنونی سراب قرار دارد . فرش این آبادی نیز معروف است .

۲- مسافرت در ارمنستان و ایران ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ .

آذربایجان آسوده خاطر باشد. بنابراین سلیمان خان قاجار اعتضادالدوله را مأموریت آذربایجان داد و بدان سوی روانه نمود و مقام بیگلریگی آذربایجان را به او واگذارد.

سلیمان خان بالطایف الحیل بین سه امیر یاغی آذربایجان تفرقه انداخت جعفر قلیخان نیز بار دیگر اظهار پشیمانی نمود به سراب رفت و فقط محمدعلی خان افشار درحال طغیان و سرکشی باقی ماند^۱.

ماخذ این مقاله

- ۱- البلدان، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، تهران ۱۳۴۳ شمسی.
- ۲- الفهرست، ابن الندیم، ترجمه تجدد، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۶ شمسی.
- ۳- تاریخ خوی، مهدی آفاسی، تبریز ۱۳۵۰.
- ۴- تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیمزاده صفوی، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
- ۵- تاریخ مغول، عباس اقبال، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
- ۶- تشکیل دولت ملی ایران، والتر هینتس ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران ۱۳۴۶.
- ۷- جغرافیای نظامی، سپهبد رزم آرا، تهران ۱۳۲۰ شمسی.
- ۸- حبیب السیر، خواندمیر، کتابخانه خیام، تهران ۱۳۳۳ شمسی.
- ۹- حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ شمسی.
- ۱۰- دیوان قطران تبریزی، به اهتمام محمدنخجوانی، تبریز ۱۳۳۳ شمسی.
- ۱۱- صورة الارض، ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران ۱۳۴۵ شمسی.
- ۱۲- عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، به تصحیح ایرج افشار، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰ شمسی.

- ۱۳- فرهنگ آبادیه‌ای ایران ، دکتر لطف‌الله مفتاحم پایان ، تهران ۱۳۳۹ شمسی .
- ۱۴- مسافرت در ارمنستان و ایران ، پیرآمده ژوبر ، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران ۱۳۴۷ شمسی .
- ۱۵- مسالك وممالك ، ابواسحق ابراهیم اصطخری، به‌اهتمام ایرج افشار، تهران ۱۳۴۷ شمسی .
- ۱۶- معجم البلدان، یاقوت حموی، به‌تصحیح وستنفلد، لپنزیگ ۱۸۶۶ میلادی.
- ۱۷- ناسخ‌التواریخ ، مورخ الدوله سپهر ، به‌تصحیح محمدباقر بهبودی ، تهران ۱۳۴۴ شمسی .
- ۱۸- نظری به تاریخ آذربایجان ، دکتر محمد جواد مشکور ، تهران ۱۳۴۹ شمسی .
- ۱۹- شهریاران گمنام ، احمدکسروی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۵ .